

پاره‌های ایران شناسی

به آن اضافه کنید. آن‌گاه آن را ضرب در ۵۰ (پنجاه) کنید، سپس تاریخ تولد شخص مورد نظر را از آن منها کنید. دست آخر عدد ۸۳۸ را به آن اضافه نمایید، سن شخص مورد نظر شما به دست خواهد آمد. توضیح آن که در سال آینده باید به رقم آخر (۸۳۸) یک عدد دیگر افزوده شود، یعنی در ۱۳۸۹ باید ۸۳۹ افزوده شود.

۱۲۸- شعر و خطبه‌ی بی نقطه

در علم بدیع، یکی از صنایع لفظی که در نثر و نظم هر دو کاربرد دارد، «اعنات» یا «لزم مالا یلزم» است و آن عبارت از آن است که دبیر یا شاعر در اثر ادبی خود را به رعایت چیزی ملزم کند که در اصل از نظر قواعد املاء و انشاء یا محاسن کلام، به رعایت آن نیازی ندارد و اگر آن امر را رعایت نمی‌کرد، نقصانی در ارزش ادبی اثر او بروز نمی‌کرد. یکی از انواع صنعت «اعنات»، به «حذف» موسوم است و آن عبارت است از این که دبیر یا شاعر، خود را ملزم کند که حرفی از حروف الفبا را به طور کامل از اثر خود حذف کند یا آن که از آوردن همه‌ی حروف نقطه‌دار در اثر خود پرهیز کند. برای نمونه، قائلی در قصیده‌ی غرائی هیچ حرف «الف» ندارد و در پایان می‌گوید که چون حرف «الف» در برابر مملوح، تعظیم نکرده و خود را خم نکرده است، آن را از قصیده حذف کردم:

گفته به مدحت قصیده‌ی بی و «الف» نه

جز به همین فرد ملتزم شده دیگر

می‌نکنند ذکر وی که در گه تعظیم

نیست چو دیگر حروف، منحنی‌اش سر

قصاید و غزلیات بی نقطه هم فراوان است. از جمله وصال شیرازی، در مدح حضرت علی، قصیده‌ی بی نقطه‌ی بی دارد که چنین شروع می‌شود:

مدح سالار امام مدح مرا داده حلال

سر داور اسدالله امام اول

والد هر دو امام و ولد عم رسول

مولد او حرم و صهر رسول مرسل...

نوشتن آثار منظوم و منثور با التزامات ویژه در آوردن یا نیابردن حرف معین به زبان عربی (مانند خطبه‌ی بی الف منسوب به امام علی) هم فراوان است. در مناقب ابن شهر آشوب مازندرانی از کلینی و ابن بابویه از حضرت رضا (ع) به عنوان اعجاز بیان نقل شده است که امام علی (ع) خطبه‌ی بی نقطه‌ی زیر را انشاد کرده است:

«الحمد لله الملك المحمود، المالک الودود، مصور کل مولود، و مال کل مطرود، ساطع المهاد و موطن الاطواد و مرسل الامطار و مسهل الاوطار، عالم الاسرار و مدرکها و مدمر الاملاک و مهلکها و مکور الدهور و مکررها و مورد الامور و مصدرها. عم سماحه و کمل رکامه و همل، و طواع السوال و الامل و اوسع الرمل و ارمّل. أحمده حمدا ممدودا و أوحده کما وحد الاواه، و هو الله لا اله الا هو سواه و لاصدع لما عدله و سواه. ارسل محمدا علما للاسلام و اماما للحکام مسندا للرعاع و معطل

۱۲۶- بازتاب فرضیه‌ی داروین در شعر فارسی

ارائه‌ی فرضیه‌ی تکامل انواع Evolution of species توسط چارلز داروین انگلیسی و شبهه‌افکنی در اصل اعتقادی آفرینش بشر به دست خداوند برابر روایت‌های صریح کتاب‌های مقدس، در جهان و بالتبع در ایران، غوغایی به پا کرد و نه تنها زیست‌شناسان بلکه روحانیون، نویسندگان و روزنامه‌نگاران هم در ایران در این باب هر کدام به نوبت خویش داد سخن دادند. در این جا چند نمونه از بازتاب این فرضیه را در شعر فارسی می‌آوریم:

۱- میرزاده‌ی عشقی، شاعر و روزنامه‌نگار معروف که به دلیل مخالفت با جمهوری خواهی قلبی سردار سپه (رضاشاه بعدی) به دستور او وسیله‌ی عوامل نظمی در ۱۳۰۳ ترور شد، گفته است:

به پندار دانای مغرب زمین پدیدآور پند نو داروین
طبیعت ز میمون دمی کم نمود سپس ناسزا نامش آدم نمود

۲- امین‌الشریعی سبزواری (وفات ۱۳۱۸) که شرح حال او در جلد

نهم دایرةالمعارف تشیع مندرج است، گفته است:

بی شاخ و دم است اگرچه آدم از گاو و خر است شخص بد، کم
این نکته شنیده‌ام ز استاد کو یاد مرا به کودکی داد
«گاو» و خران باربردار به ز آدمیان مردم‌آزار»
داروین چه درست گفت و محکم کز پشت خر است و گاو، آدم
با این که دماش بریده گردید میمون صفت است و اهل تقلید

۳- مرحوم حاج سیدعبدالله برهان سبزواری (وفات ۱۳۴۳) که شرح

حال او نیز در جلد دوم دایرةالمعارف تشیع مندرج است، در قصیده‌ی

که در دیوان وی به چاپ رسیده است، گوید:

مکن رهبر خویشتن داروین را

منه زیر پا حجت عقل و دین را

طبیعت که نه علم دارد نه حکمت

نداند از او عقل، کار گزین را

که این نظم بگذاشت در کاخ هستی؟

که بر جای بینی مکان و مکین را

۱۲۷- قاعده‌ی به دست آوردن سن اشخاص!

در مجلسی دوستانه یکی از نیکان روزگار - آقای فضل‌الله کاسمی -

این قاعده را برای به دست آوردن سن اشخاص نقل کرد:

شماره‌ی کفش را ضرب در ۲ (دو) کنید. سپس عدد ۱۱ (یازده) را

احکام ود و سواع، اعلم و علم و حکم و حکم و اصل الاصول و مهد و آند الموعود و اوعد، اوصل الله له الاکرام و اودع روحه السلام و رحم الله و اهله الکرام، ما لمع رائل و ملع دال و طلع هلال و سمع اهلال. اعملوا رعاکم الله اصلح الاعمال و اسلکوا مسالک الحلال و اطرحوا الحرام و دعوه و اسمعوا امر الله وعوه و صلوا الارحام و راعوها و عاصوا الاهواء و اردعوها و صاهروا اهل الصلاح و الورع و صارعوا رهط اللهو و الطمع و مصاهرکم اطهر الاحرار مولدا و اسراهم سوددا و احلاهم موردا و هاهو امکم و حل حرمکم مملکا عروسکم المکرمه و ماهرها لها کما مهر رسول الله ام سلمه و هو اکرم صهر اودع الاولاد و ملک ما اراذ و ما سها مملکه و لا وهم و لا وکس ملاحمه و لا ووصم. اسأل الله لکم احماذ وصاله و دوام اسعاده و ائهم کلا اصلاح حاله و الاعداد لماله و معاده و له الحمد السرمد و المدح لرسوله احمد ص ۱» (مجمع الفضائل، ج ۱، ص ۳۱۳)

۱۲۹- یادی دیگر از سنگلجی ها

در یکصد و بیست و سومین پاره از پاره‌های ایران‌شناسی در شماره‌ی پیشین **ماهنامه‌ی حافظ** (ش ۵۸، ص ۷) سخنی از مرحوم شریعت سنگلجی و برادرش استادمان آقا محمد سنگلجی (استاد دانشکده‌ی حقوق دانشگاه تهران و اولین پیشنهاد مسجده دانشگاه) در میان آورده بودیم. دوست دانشمند ما مهندس علیقلی بیانی (تنها عضو مؤسس باقی مانده از مؤسسان «حزب ایران» که الحمدلله تعالی اکنون در سن نود و شش سالگی با هوش و حواس جمع هم‌چنان از جهت ذهنی، فرهنگی و اجتماعی فعال است و سابقاً در انجمن ادبی کمال - به مدیریت کمال زین‌الدین - هم شرکت می‌کرد)، به خواهش من و تعدادی دیگر از دوستان شرح حال مفصلی از خود در دست تحریر دارد که شامل تاریخچه‌ی حزب ایران هم هست. وی در آن زیست‌نامه‌ی ارزشمند، به‌عنوان یکی از شاگردان سنگلجی‌ها نوشته است:

«مرحومان آقا محمد و آقا محمدمهدی سنگلجی (برادران شیخ رضاقلی شریعت سنگلجی) از استادان من در رشته‌ی معقول بودند. این دو هر دو حکیم و فقیه بودند. تحصیلات شرعی خود را حوزه‌ی نجف به پایان رسانیده بودند و هر دو درجه‌ی اجتهاد داشتند. پدر بزرگ آنها از دوستان پدر بزرگ مادر من (اعتضاد السلطنه پسر فتحعلی‌شاه) بود. خانواده‌ی سنگلجی تا حدودی که من از بیانات جسته‌گریخته‌ی خارج از بحث درسی از ایشان می‌شنیدم، مسلمان سلفی بودند، اما نه به‌عنوان انشعابی از امامیه... شریعت سنگلجی... به امام غائب و قیامت صغری با نظری تشکیک‌آمیز می‌نگریست... آقا محمد سنگلجی از نظر اشراف به متون دینی مسلماً از برادر بزرگش = شریعت چیزی کم نداشت، ولی از هنر سخنوری و قدرت نفوذ اجتماعی وی برخوردار نبود.»

آقامحمد سنگلجی در دانشکده‌ی حقوق استاد ما بود و من ظرایف و لطایف او را سی و سه سال پیش از این، در مجله‌ی **وحید** که به همت جناب دکتر سیف‌الله وحیدنیا منتشر می‌شد، چاپ کرده‌ام. استاد سنگلجی جلسه‌های هفتگی مولوی‌شناسی هم داشت که من نیز به

عنوان یکی از شاگردان آن استاد که به حقوق اکتفا نمی‌کردم و شاگرد فلسفه و عرفان هم بودم، همراه آن بزرگ، در آن مجلس شرکت می‌کردم و از جمله به یاد دارم که یک پای ثابت این نشست، مرحوم سرهنگ جهانیکلو (پدر بزرگ دکتر رامین جهانیکلو) بود که بنده هم در خدمت مرحوم سنگلجی به خانه‌ی او در مقصودبک رفته‌ام.

۱۳۰- عوامل سقوط دکتر محمد مصدق

در سی ساله‌ی گذشته، گاهی به دلیل تعصبات مذهبی و کوشش مقامات رسمی در پُررنگ‌تر کردن نقش روحانیت شیعی در همه‌ی مسائل، در متون مکتوب مخصوصاً در کتاب‌های درسی نقش دکتر محمد مصدق در ملی‌کردن صنعت نفت کم‌رنگ‌تر می‌گردید و رهبر نهضت ضد استعماری ملی‌شدن صنعت نفت، آیت‌الله سید ابوالقاسم کاشانی قلمداد می‌شد. در حالی که واقعیت این است که هرچند بسیاری از فعالان سیاسی بلکه عموم آحاد ملت ایران در ملی‌شدن صنعت نفت سهم داشتند، رهبر ملی و سیاسی این نهضت دکتر مصدق و رهبر مذهبی و روحانی آن آیت‌الله کاشانی بودند و هر کدام در تحقق و پیروزی این نهضت بزرگ - به‌رغم انشقاق و اختلاف بعدی بین آیت‌الله کاشانی و دکتر مصدق - سهمی دارند؛ هرچند خود دکتر مصدق هم، در خاطراتش اعتراف می‌کند که پیشنهاد ملی‌شدن صنعت نفت را اول بار مرحوم دکتر حسین فاطمی مطرح کرده است. به‌هر حال استیفای حقوق ایران در نفت انگلیس از شهریور ۱۳۲۰ به‌نوعی در ذهن فعالان سیاسی مترقی بود.

مطلب دیگری که بلافاصله پس از کودتای ۲۸ مرداد و نیز اخیراً در بعضی رسانه‌ها مطرح شده است، متأسفانه این است که بعضی از اشخاص، اساساً اهمیت ملی‌شدن نفت را انکار می‌کنند. برای مثال، دکتر علی‌اقبالی در کتابی که به‌عنوان گزارش سفر خود به اروپا پس از کودتا نوشته است، ملی‌کردن صنعت نفت را «یک خیانت!» دانسته و گفته است که قبل از ملی‌شدن صنعت نفت در تمام جهان، علامت B.P به‌عنوان «بنزین پارس» نام ایران را در سرتاسر جهان تبلیغ می‌کرد و پس از ملی‌شدن نفت، این امتیاز از ایران سلب شده است! این در حالی است که اهمیت ملی‌شدن نفت، بیش‌تر به دلیل قطع نفوذ بیگانگان بود، افزون بر این که B.P مخفف بریتیش پترولیوم است نه بنزین پارس.

هم‌چنین عده‌ی دیگر، کودتای ۲۸ مرداد را انکار می‌کنند و آن را «قیام ملی» قلمداد می‌کنند در حالی که حتا خانم البرایت (وزیر امور خارجه‌ی ایالات متحده‌ی آمریکا در دولت کلینتون) رسماً از بابت کودتای انگلیسی - آمریکایی ۲۸ مرداد از ملت ایران عذر خواست. اخیراً هم همین خانم البرایت در نامه‌ی خطاب به اوپاما و رییس‌جمهوران آینده‌ی آمریکا نوشته است که: ایران، سوریه و کره محور شرارت نیستند. محورهای شرارت در جهان، فقر و جهالت و تبعیض‌اند. هم‌چنین جک استراو (وزیر سابق امور خارجه‌ی انگلیس) ضمن افتتاح نمایشگاه تاریخی ایران در موزه‌ی بریتانیا، کودتای ۲۸ مرداد را از اشتباهات انگلیس خواند.

۱۳۳- نقل قولی از مجتبی مینوی درباره ی نیما

وقتی در نشست، دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی از زنده یاد استاد مجتبی مینوی راجع به پیشوای شعر نو نیما نظرخواهی کرده بود. جواب مینوی چنین بود: بنده با خلوص نیت به هر کسی بدون استثناء حق می‌دهم هرچوری دلش می‌خواهد شعر بگوید اما فقط برای عمه‌اش! اگر برای زبان فارسی شعر یا نثر می‌نویسد، گه می‌خورد که هر جور دلش خواست بنویسد! مگر زبان فارسی فقط مال من و شماست؟ این زبان مال یک ملت ۲۵ میلیونی [در آن وقت: و هفتاد میلیون نفری در حال حاضر] به علاوه تمام تاجیکستان و افغانستان و فارسی‌دان‌های پاکستان و هندوستان و همه‌جاست.

۱۳۴- رأی میرفندرسکی در باب قلندران

سید نعمه‌الله جزایری در **انوار نعمانیه**، از قول بعضی از عالمان قریب به عصر خویش (بدون ذکر نام) در باب قلندران چنین نقل کرده است:

فی بیان احوال القلندریه: و قد صنف بعض العلماء ممن قارب عصرنا رساله شبهه فیها الدنیا برجل له رأس و قلب و یدان و رجلان الی غیرذلک من الاعضاء. فشبیه الملوک بانهم رأسه و العلماء بانهم قلبه و جعل اهل کل صنعة عضواً من اعضائه لان کل احد تراه قله دخل فی الجملة فی تمشیة هذا العالم. و لما اتی الی جماعة القلندریه و اشباههم، شَبَّهَم بشعر العانة و الابطین بجامع انهم لا یدخلون فی تمشیة هذا العالم بوجه من الوجوه... فکما ان علاج دفع الشعر فی ازالته بالنوره فکذا ینبغی ازاله هؤلاء من وجه الارض. (انوار نعمانیه، ج ۲، ص ۳۰۹)

ترجمه: در بیان حال قلندران. یکی از عالمان که نزدیک به عصر ما می‌زیست، رساله‌ی تصنیف کرده و در آن رساله، جامعه را به اندام انسان تشبیه کرده و گفته است که هیأت حاکمه، به منزله‌ی سر و رئیس جامعه است، حکماء و علماء به منزله‌ی قلب جامعه‌اند و دیگر مردم از اهل حرفه‌ها و صنایع به منزله‌ی اعضای مختلف بدن انسان‌اند که هرکدام به نوعی به خدمت و تمشیت امور می‌پردازند. اما قلندران بی‌کار و گدا و پرسه‌زن، به منزله‌ی موهایی‌اند که در زیر بغل و شرمگاه می‌روید و فایده‌ی بی‌برای انسان ندارد، بلکه اگر در ازاله‌ی آن‌ها دیر اقدام شود، آزار و اذیت آن‌ها بیشتر می‌شود.

این عبارت عربی سید نعمه‌الله جزایری، ترجمه‌ی کلام پارسی میرفندرسکی در **رساله‌ی صناعیه** به شرح زیر است:

«قلندران و عالم‌گردان و تن‌آسایان که هیچ‌کار نکنند، به منزله‌ی موی بغل و زهار باشند و بی‌قدر و عزت، و گاه باشد که در بعضی شرایط و ازمان قتل و قطع ایشان واجب شود به منزله‌ی ستردن موی.»
گویا آقامحمدعلی کرمانشاهی صاحب **مقام** و رساله‌ی **خیراتیه** که در عصر فتحعلی‌شاه قاجار حکم به تخریب خانقاه‌ها و درویش‌کشی داد، متأثر از این نوشتار سیدنعمت‌الله جزایری و میرفندرسکی بوده باشد والله هوالعالم.

بنابراین مسلم است که وقایع ۲۸ مرداد نتیجه‌ی مستقیم دخالت آمریکا و انگلیس بود. مصدق چون منافع ایران را منظور داشت، به دست خارجی‌ها و تعدادی ایرانی تابع بیگانه با خودخواه سقوط کرد. عجباً که در حال حاضر با این همه اسامی که به نام شهدای بزرگ و کوچک بر خیابان‌ها و کوچه‌ها گذاشته شده است، در تهران بزرگ حتی کوچه‌ی به‌نام دکتر مصدق نیست و این بدان می‌ماند که کمیته‌ی نام‌گذاری معابر در شهرداری تهران می‌خواهد بگوید نقش مصدق در تاریخ ما از همه‌ی کسانی که خیابان‌ها به اسم آن‌هاست؛ حتا از خالد اسلامبولی که انور سادات را در مصر به قتل رسانید و ما خیابان وزرا را در عباس‌آباد تهران «خیابان خالد اسلامبولی» کرده‌ایم، کم‌تر است!

۱۳۱- حاج آقا جمال در خاطرات جواهرکلام

به شرح مجله‌ی **حافظ** شماره‌ی ۵۷، همکار خوب ما آقای فرید جواهرکلام - فرزند شایسته و هنرمند علی جواهرکلام - در خاطرات پدر خود درباره‌ی حاج آقا جمال اصفهانی اشتباه کرده و او را سید جمال واعظ (پدر جمال زاده) معرفی کرده بودند که موضوع نقد و ایراد آقای علی‌اصغر شیخ‌رضایی قرار گرفته بود. در این باب همان‌طور که در ذیل نقد آقای شیخ رضایی در مجله‌ی **حافظ** توضیح داده بودیم، شخصی که در سلطنت رضاشاه در تهران با اقدامات مدرسه‌ی طب مخالفت می‌کرده است، حاج آقا جمال اصفهانی برادر آقا نجفی اصفهانی بوده است که چون در جنگ جهانی اول، روس‌ها او را در اصفهان بازداشت کردند، به تهران آمد و در تهران در مسجد حاج سید عزیزالله واقع در بازار تهران به اقامه‌ی نماز جماعت و تدریس فقه اشتغال داشت و به تدریج یکی از مجتهدان طراز اول تهران شد. حاج آقا جمال در جمهوری خواهی قلبی سردار سپه، با جمهوری‌شدن ایران در ۱۳۰۳ مخالفت کرد. وی بعدها یعنی در ۱۳۱۳ شمسی به دستور رضاشاه از تهران به اصفهان برگردانده شد و به فاصله‌ی کم‌تر از یک سال در اصفهان در حالی که اغلب تحت نظر بود، از دنیا درگذشت.

۱۳۲- خاطره‌ی از سیدحسن تقی‌زاده

سیروس غنی نقل می‌کرد که روزی در «سر آب کرج» = بلوار الیزابت دوم، شادروان سیدحسن تقی‌زاده را دیدم. گفت: پدرت دوستان خوبی داشت. گفتم: بله، آنان واقعاً آدم‌های بزرگی بودند. تقی‌زاده گفت: نه! این عبارت را نگویند. ما در ایران در صدساله‌ی اخیر آدم‌های بزرگ خیلی کم داشته‌ایم.

پرسیدم: بزرگان ما در این دوره کی‌ها بوده‌اند؟ گفت: امیرکبیر، شاید هم قائم‌مقام. هر کسی نمی‌تواند «نه» بگوید. شاید هم کمال‌الملک تا اندازه‌ی...
گفتم: ست که رضاشاه بسیار تاکید داشت که کمال‌الملک پرتره‌ی او را بکشد و کمال‌الملک این کار را نکرد و به حسین‌آباد نیشابور رفت و سال‌های پایانی عمر خود را در آنجا به انزوا گذراند.